

دانشگاه فرهنگیان

فصلنامه علمی - تخصصی

پژوهش در آموزش تاریخ

سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۹

ظرف مکانی مدیریت فضای ملی در دوره‌ی محمد رضا شاه: چگونگی و چرایی

شهرام غلامی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۲

احمد محمدی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲۹

چکیده

زندگی و کردارهای سیاسی در هر جامعه‌ای در چارچوب گفتمان سیاسی مسلط تعیین می‌شود و شکل خاصی از زندگی و کردارهای سیاسی را ممکن می‌سازد. در نتیجه هویت و خود فهمی‌های فردی را به شیوه‌ی ویژه‌ای تعریف می‌کند و برخی از امکانات زندگی سیاسی را متحقق، و برخی دیگر را حذف می‌نماید. در این مقاله برای تحلیل ظرف مکانی مدیریت فضای ملی در عصر پهلوی دوم، مجموعه‌ای از شاخصه‌ها و عناصر از قبیل مناسبات سرمایه‌داری، تمرکزگرایی، مهاجرت روستاییان، رشد جمعیت، انقلاب سفید و اصلاحات ارضی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. نتایج این پژوهش حاکی از تسلط گفتمان مدرنیسم غربی در این دوره است که با تمرکزگرایی، توسعه و نوسازی، صنعتی شدن شهرها و گذار از کشاورزی سنتی به صنعتی و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری شدت می‌یابد. روستاییان، عشایر و عوامل قدرت سنتی همچون سران قبایل و زمینداران بزرگ با انجام اصلاحات ارضی تضعیف شده و در حاشیه قرار می‌گیرند. بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها مربوط به شهرها بوده و یا اثرات خود را بیش از همه بر شهرها برجای‌گذارد به گونه‌ای که می‌توان گفت که به‌طور کلی «ظرف مکانی» مدرنیسم دوره‌ی پهلوی دوم «شهر» بوده است.

واژگان کلیدی: فضای ملی، مدرنیسم، محمد رضا شاه، شهر

مقدمه

به طور کلی، زندگی و کردارهای سیاسی در هر جامعه‌ای در چارچوب گفتمان سیاسی مسلط تعیین می‌یابد، شکل خاصی از زندگی و کردارهای سیاسی را ممکن می‌سازد و هویت و خودفهمی‌های فردی را به شیوه‌ی ویژه‌ای تعریف می‌کند و برخی از امکانات زندگی سیاسی را متحقق و برخی دیگر را حذف می‌نماید (بشیریه، ۱۳۸۷: ۶۳). در دوران پهلوی گفتمان مسلط، مدرنیسم مطلقه بوده است که در آن مجموعه‌ی پیچیده‌ای از عناصر مختلف از جمله نظریه‌ی شاهی ایرانی، پاتریمونیالیسم سنتی، گفتمان توسعه و نوسازی به شیوه‌ی مدرنیسم غربی وجود داشت و خود در طی زمان ترکیبات بیشتری نیز پیدا کرد. در این گفتمان بر اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنیستی، ناسیونالیسم ایرانی، مرکزیت سیاسی، مدرنیسم فرهنگی، سکولاریسم و توسعه‌ی صنعتی تأکید می‌شد. دولت مطلقه‌ای که در پرتو این عوامل ظهور کرد، در پی آن بود تا جامعه و اقتصاد ایران را از صورت‌بندی سنتی و ماقبل سرمایه‌داری به صورت‌بندی مدرن و سرمایه‌دارانه عبور دهد و از این حیث برخی کارویژه‌های زیربنایی در حوزه‌ی نوسازی اقتصادی و اجتماعی به عمل آورد. در این راستا، سنت، مذهب، قومیت‌ها، عشایر و گروه‌های سنتی می‌بایست از عرصه‌ی قدرت اخراج می‌شدند. اجرای این گونه سیاست‌ها نیازمند تمرکز ابزارها و منابع قدرت سیاسی در دست دولت مطلقه بود (بشیریه، ۱۳۸۷: ۶۸). ایران در سال‌های میان انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی عمده‌ای را تجربه کرد. روند شهرنشینی و صنعتی شدن، گسترش نظام‌های آموزشی و ارتباطی و ایجاد دولت دیوان‌سالار متمرکز، بهبود جایگاه و موقعیت طبقات جدید به ویژه طبقه‌ی روشنفکر و پرولتاریای صنعتی و کاهش شمار و اهمیت طبقات متوسط سنتی، به ویژه خرده بورژوازی بازار و نیروهای مذهبی متحد آن را به دنبال داشت. مهمتر این که همان دگرگونی‌های اجتماعی-اقتصادی از یکسو وابستگی‌های سنتی میان اربابان قدیمی و پیروانشان را تضعیف، و از سوی دیگر آگاهی طبقاتی بخش‌های جدید جمعیت به ویژه طبقه‌ی روشنفکر و پرولتاریای شهری را تقویت کرد. به بیان کوتاه، پیوندهای عمودی قبیله‌ای، طایفه‌ای، فرقه‌ای و منطقه‌ای کم کم به وابستگی‌های افقی طبقاتی تبدیل شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۶۵۴). بدین ترتیب این نوشتار ضمن بررسی و تحلیل عناصر و مولفه‌های مدرنیسم دوره‌ی پهلوی دوم در پی پرداختن به «ظرف مکانی» این مدرنیسم می‌باشد که نتایج پژوهش حاضر این ظرف را «شهر» می‌داند.

مفاهیم نظری

۱- مدرنیسم: مدرنیسم از ریشه‌ی لاتین Modernus و یکی از معانی لغوی آن نوگرایی و توجه به پدیده‌ها و روش‌های نوین است (پوراحمد و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۸). این کلمه خود از قید modo مشتق شده که به

معنای امروز، اخیراً و به تازگی است اما در مفهوم تاریخی به دوره‌ی مابعد رنسانس اطلاق می‌شود (علیپوریانی و نوری، ۱۳۹۰: ۲۰۹). مدرنیسم نگرشی است ترکیبی از «علم و جامعه» که به تدریج از تحولات اروپا در دو قرن گذشته پدید آمده است (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۴۵). مدرنیسم شکل تازه‌ای از ارتباط «انسان و تولید» با کمک تکنولوژی‌های جدید در برابر طبیعت است. مدرنیسم به مثابه ایدئولوژی مدرنیته با تکیه بر تکنولوژی، پیشبرد مدرنیته را تسهیل کرد و نوآوری‌ها و «مناطق شهری» را به وجود آورد که بارزترین سمبل آن «آسمانخراش‌ها» هستند چرا که شهرسازان مدرنیستی! تنها به ماشین و زندگی ماشینی قرن بیستم یعنی مکانیزاسیون و اتوماسیون توجه داشتند نه به نیازهای انسانی (زیاری و یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۲۷). مدرنیته به عنوان بستر و زمینه‌ی مدرنیسم به طور کلی، جریان‌ی قاعده‌گرا و نظم محور بود که بعد از ۱۶۰۰ میلادی در اروپا شکل گرفت و بیشتر اندیشمندان آن را یک واقعه‌ی مابعد رنسانس در اروپای شمالی می‌دانند و حوزه‌های مختلفی مانند فلسفه، هنر، ادبیات و... را درنوردیده است. مدرنیته را عده‌ای دارای ویژگی‌هایی چون رمزگشایی رفتار^۴ و جایگزین شدن آزادی بجای اصول اخلاقی و ارزش‌های اخلاقی^۵ می‌دانند. اساسی‌ترین ویژگی‌های تفکر مدرن را می‌توانیم اومانیسم، عقلانیت، اخلاق‌گرایی سکولار و همچنین فردگرایی متدلوژیک بدانیم. علاوه بر این ویژگی‌هایی چون سکولاریسم، ناسیونالیسم و لیبرالیسم نیز از ویژگی‌هایی هستند که بعضاً در دوران مدرنیته نمایان شده‌اند. از لحاظ معرفت‌شناختی نیز مدرنیسم؛ مبتنی بر مبنایگرایی^۶ و عینیت‌گرایی^۷ بود (سجادی، ۱۳۸۳: ۴۴-۴۵). مدرنیسم به انسانی معتقد است که بنا به نظر کانت «از حال کودکی بیرون آمده و تبدیل به موجودی بالغ و کاملی شده که دیگر روی پای خود ایستاده است و به زندگی خود بیرون از تقدیرهای کتاب‌های مقدس فکر می‌کند» (نقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۱). برخی دیگر از ویژگی‌های مدرنیسم عبارتند از: تأکید بر زیبایی‌شناسی رادیکال، تجربیات فنی، بازتابی بودن فرازمانی، بازتابی بودن خودآگاهانه، جستجوی اعتماد پذیری، اصالت در روابط انسانی، هنر انتزاعی و مدینه‌ی فاضله، همچنین مدرنیسم به منطقه‌گرایی، آزادی، پیشرفت و خوش‌بینی‌گرایی توجه خاصی نشان داده است (رضایی کلانتری، ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۲۴).

جامعه‌شناس آلمانی «راینهارت کسلر» مدرنیته را یک شکل بندی اجتماعی فراگیر و متشکل از جامعه‌تپ‌های متمایز از یکدیگر می‌داند که در پیوندی ارگانیک و سلسله‌مراتبی با یکدیگر قرار دارند و بر ویژگی‌های ساختاری مشترکی استوارند که با وجود تفاوت‌های ماهوی که ما بین آنها وجود دارد به ما اجازه می‌دهند از آنها به عنوان «جوامع مدرن» یاد کنیم. ویژگی‌های مشترک ساختاری این شکل‌بندی عبارتند از: (۱) رهایی

1. Rule-based

2. Discipline-based

3. Post-renaissance

4. Deciding of behavior

5. Moral values

6. foundationalism

7. objectivism

فزاینده‌ی کار انسانی از فرآیندهای طبیعی (۲) استفاده‌ی روزافزون از منابع انرژی فسیلی (۳) پیوند کار یدی با ماشین و جدایی سیستماتیک کار یدی از کار فکری (۴) نوسازی سیستماتیک، عقلایی و نهادین فرآیندهای تولید با استفاده از تکنیک علمی و بدین گونه تحول بنیادی کار اجتماعی (۵) گرایش به فروپاشی ساختارهای اجتماعی مبتنی بر وفاداری‌ها و وابستگی‌های پیشامدرن (۶) گرایش به شکل‌گیری دستگاه‌های دولتی رسمی و رهایی از تعلقات شخصی (توفیق، ۱۳۸۵: ۹۸). در این میان شکل‌گیری حاکمیت سیاسی به مثابه دستگاه غیرشخصی، اعمال جبر عمومی پدیده‌ای از تاریخی امر تازه‌ای است که از دل فروپاشی نظام اجتماعی یکپارچه‌ی پیشامدرن سر بر می‌آورد و ناظر بر دو انشقاق بنیادین اجتماعی است: جدایی «اقتصاد از سیاست و جدایی «جامعه از دولت». اما در این میان نگاهی به ایران نشان می‌دهد که با وجود گرایش به تحول سرمایه‌دارانه‌ی ساختارهای اقتصادی و با وجود سازمان‌یابی حاکمیت سیاسی در چارچوب دولت-ملت نه از اقتصاد سرمایه‌داری و نه از دولت مدرن به معنای درست آن می‌توان سخن گفت چرا که دولت همچنان مهمترین ابزار کسب قدرت، ثروت و منزلت است و همچنین تداخل حوزه‌ی عمومی و خصوصی، حاکمیت سیاسی و حاکمیت اقتصادی ناظر بر انشقاق ساختاری است که با ورود جوامع به مدرنیته آغاز گشته بی آنکه بتواند در ایران به سرانجام برسد (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۰۱-۹۹).

روش تحقیق

تحقیق حاضر از نوع تحقیقات توصیفی-تحلیلی است و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای به رشته‌ی تحریر درآمده است.

یافته‌ها: شاخصه‌های مورد بررسی

با توجه به این که موضوع این نوشتار، «ظرف مکانی مدیریت فضای ملی در دوره‌ی محمدرضاشاه: چگونگی و چرایی» می‌باشد لذا جهت بررسی این دوره‌ی ۳۷ ساله (۱۳۲۰-۱۳۵۷) عناصر و مولفه‌هایی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم که عبارتند از:

۱- مناسبات سرمایه‌داری، تمرکزگرایی و مهاجرت روستاییان: به‌طور کلی، در تمام دنیا ظهور شهرها ضربه‌ی ویرانگری بر پیکره‌ی نظام فئودالی وارد کرد. با ورود شهرها به عرصه‌ی سیاست، حاکمیت ارضی فئودال‌ها به سود «حاکم» تغییر کرد و اجزای نظام سیاسی در «عرصه‌ی گسترده‌تری» فعالیت خود را تشدید کردند. ظهور طبقه‌ی جدید شهری یعنی بورژوازی که خود برآمده از دو تحول عمده‌ی شیوه‌ی تولید و تغییرات جمعیتی و گسترش جمعیت بود، با انتقال مرکز ثقل سیاست از روستا به شهر، هویت عینی و ملموسی به آن داد. این هویت عینی عرصه‌ی سیاسی، به تدریج ستون‌های اصلی شکل‌گیری دولت مدرن را پدید آوردند (افضلی، ۱۳۸۶: ۲۸). در این میان در کشورهای جهان سومی که دارای نظام سرمایه‌داری وابسته

می باشند دولت‌ها به تمرکز هر چه بیشتر سرمایه در «شهرها» توجّه دارند و در این راستا با ایجاد و گسترش صنایع وابسته و مونتاز به توسعه‌ی صنعتی در شهرها مبادرت می‌کنند. در نتیجه اقتصاد روستایی مورد بی-اعتنایی قرار می‌گیرد و در صورت توجّه به روستاها هم صرفاً ایجاد کشاورزی سرمایه‌داری، در قالب واحدهای بهره‌برداری از نوع سرمایه‌داری ارضی، با تکیه بر مکانیزاسیون کشاورزی مورد نظر می‌باشد. دو فرآیند مذکور باعث ایجاد نیروی کار مازاد در نواحی روستایی می‌شود که مهاجرت روستاییان به شهرها را به دنبال دارد. این مهاجران در عرصه‌های اقتصادی-سیاسی شهرها، مخصوصاً شهرهای بزرگ می‌توانند تأثیرگذار باشند که بسته به میزان مهاجرت‌ها، چگونگی عملکردها و شرایط زمانی عمق تأثیرات مزبور متفاوت است.

در ایران نیز با گسترش سرمایه‌داری و توسعه‌ی صنعتی در دوره‌ی پهلوی دوم روند مهاجرت‌های روستایی افزایش یافت به علاوه رژیم با اجرای «برنامه‌های عمرانی» و «اصلاحات ارضی» باعث آزاد شدن بیشتر زارعان از زمین‌هایشان شد. این عدّه از روستاییان به دنبال کسب و کار و درآمد به شهرها مهاجرت کردند. البته این امر از سیاست تقدّم «اقتصاد شهری» بر «اقتصاد روستایی» و بخش «خدمات» بر بخش «کشاورزی» ناشی می‌شد، لذا جایجایی نیروی کار بین بخش‌های اقتصادی کشور برای تحقّق امر مذکور ضروری می‌نمود (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۱۵). به عبارت دیگر، بر اثر مناسبات سرمایه‌داری و تمرکزگرایی، شهرنشینی بیشتر می‌شود و به تبع آن اقتصاد روستایی در حاشیه قرار می‌گیرد.

تمرکزگرایی در بیشتر کشورهای جهان سوم، خصوصیتی عام و ناشی از وابستگی آن‌ها به خارج و نابسامانی در نظام سیاسی و اقتصادی آن می‌باشد. در این کشورها از جمله ایران، گرایش عمومی به تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری بوده و تضعیف مشارکت مردمی را سبب می‌گردد. در این راستا روندی برخلاف جهت کشورهای سرمایه‌داری، در کشورهای جهان سوم (از جمله ایران) طی شده است. بدین صورت که در دنیای سرمایه‌داری، شهر در پی نیاز صنعت به تجمع افراد، چه برای تأمین نیروی انسانی مورد نیاز و چه برای تأمین بازار مصرف تولیدات شکل گرفته بود اما شهرهای کشورهای توسعه نیافته در شرایطی تحول و گسترش یافتند که رشد واقعی صنعتی در آنها رخ نداده بود. در طی این تحوّل شهرهای مزبور به دلیل پیروی از الگوی شهرنشینی، اغلب محلی برای تجمع، توزیع و فروش محصولات وارداتی صنعتی و مصرفی غربی شدند یا به صورت محلی برای صدور مواد خام و یا نقطه‌ای برای ایجاد پایگاه ارتباطی با دنیای سرمایه‌داری (با مقام شهر اوّل کشور) در آمدند و این امر در یک شهر و گاه چند شهر بزرگ کشورهای توسعه نیافته اتفاق افتاد. به دنبال آن تمرکز، امکانات مزبور جاذب جمعیت روستاها و شهرهای کوچکتر گردید و بنابراین در پی افزایش جمعیت این شهرها، نیاز به تمرکز امکانات و تسهیلات بیشتری احساس شد، در نتیجه روز به روز فاصله‌ی شهرهای بزرگ از مراکز تجمع کوچکتر افزایش یافت زیرا شهرهای کوچک از یک سو روند شهرنشینی را دنبال می‌کردند و از دیگر سو گاه دچار نابسامانی‌هایی به دنبال از هم گسیختگی شبکه‌ی شهری

و بروز عوارض تمرکزگرای می‌شدند. نقاط محروم روستایی نیز از این شکاف و جذب جمعیتشان توسط شهر بزرگ و همچنین جذب سرمایه و امکانات و در نهایت پیدایش تمرکزگرایی متضرر می‌شدند. بنابراین پیش‌زمینه‌ی ایجاد این تمرکز اداری، استقرار جمعیت زیاد در شهرها به ویژه شهر اول کشور می‌باشد (ازغندی، ۱۳۹۲: ۲۰۸-۲۰۷).

در ایران نیز رشد شتابان جمعیت شهرنشین بعد از سال ۱۳۴۵ آغاز می‌گردد که بازتاب واقعی «اصلاحات ارضی» و «سرمایه‌گذاری‌های ملی» و افزایش سریع سرمایه‌گذاری‌ها در شهرها بود، باعث فروپاشی کامل نظام‌های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری و توسعه‌ی مناسبات جدید در شهرها، و تشدید جریان‌های مهاجرتی شد. بخش کشاورزی با رشد اندک خود هر چه بیشتر به یک بخش حاشیه‌ای در کل اقتصاد کشور بدل شد و مازاد اقتصاد قابل سرمایه‌گذاری هر چه بیشتر وابسته به صدور «نفت» و منابع ارزی حاصل از آن شد. همچنین هم‌زمان با آغاز مرحله‌ی دوم سرمایه‌گذاری صنعتی که با جانشینی واردات بجای صادرات و تنوع یافتن نسبی ساخت صنعتی و تغییر کامل الگوی مصرف جامعه همراه بود شرایط نیاز به کار و نیروی انسانی در شهرها را افزایش داد. نتیجه‌ی چنین تحولاتی به‌طور کلی افزایش آهنگ شهرنشینی بود (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۹۳). به علاوه در دوره‌ی نفوذ سرمایه‌داری به کشور، نقش میانی شهرهای کوچک و متوسط (بین منطقه‌ی روستایی و شهرهای بزرگ) کم‌اهمیت‌تر شد و در مقابل، شهرهای اصلی و بزرگ، اهمیت و رشد بیشتری یافتند. حاصل روند فوق‌یعنی از میان رفتن نقش شهرهای کوچک و متوسط در ایران، پیدایش نوعی شبکه‌ی شهری تحت عنوان «شبکه‌ی شهری زنجیره‌ای» بود که در آن هر شهر کوچک یا متوسط و حتی در مواردی هر روستا مستقیماً و به صورت زنجیره‌ای با مادرشهر اصلی در ارتباط بود. در این حالت وابستگی شدیدی از سوی شهرهای متوسط و کوچک و حتی کم و بیش روستاها به شهرهای بزرگتر مخصوصاً به تهران، در زمینه‌ی مهاجرت و یافتن شغل و در مواردی برای تأمین نیازهای اولیه ایجاد شد که باعث گسیختگی ارتباطات منسجم درون مناطق یا بین شهرها و روستاهای هر منطقه می‌گردید (همان: ۹۷). هر چند زمینه‌های رشد شهرنشینی در دوره‌ی سلطنت محمدرضا شاه در حقیقت از سال‌ها قبل فراهم شده بود ولی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با گسترش روابط اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری در ایران، «شهر» به مثابه مکان تحقق روابط سرمایه‌داری به تدریج جای خود را در حیات سیاسی و اقتصادی جامعه باز کرد و به پیروی از الگوی توسعه‌ی اقتصادی دولت، دستخوش تحول شد و بطور کلی شهرنشینی در ایران به دو مرحله تقسیم می‌شود: مرحله‌ی اول از دهه‌ی ۱۳۰۰ تا اصلاحات ارضی در دهه‌ی ۱۳۴۰ و مرحله‌ی دوم از اصلاحات ارضی تا به امروز. شهرنشینی در مرحله‌ی اول را به دلیل کندی آهنگ آن، شهرنشینی بطئی و شهرنشینی مرحله‌ی دوم را به دلیل آهنگ تند و تأثیر دامنه‌دارتر آن بر زندگی جامعه، شهرنشینی سریع می‌نامند (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۰). افزایش مهاجرت‌های روستایی و گسترش شهرنشینی، «بازتاب فضایی» تحول در سازمان‌یابی تولید و بطور مشخص بازتاب بسط سرمایه‌داری پیرامونی در ایران است. بدین صورت که

گسترش امکانات اشتغال و زندگی در برخی از مراکز شهری بر اثر توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری از یکسو و کاهش این امکانات در نقاط دیگر (به طور عمده در روستاها) بر اثر فروپاشی مناسبات پیش‌سرمایه‌داری از سوی دیگر، زمینه‌ی مهاجرت‌های روستایی و گسترش شهرنشینی را در کشور فراهم نمود (همان: ۲۳۳). بنابراین ظرف مکانی مدرنیسم مطلقه‌ی پهلوی «شهر» بوده که عناصر مختلف در این جهت سیر می‌کردند.

۲- **عشایر کوچ‌نشین:** به‌طور کلی، کوچ‌نشین‌ها به مذاق شبه‌مدرنیست‌ها خوش نمی‌آمدند زیرا به زعم آن‌ها، بارزترین شاهد عقب ماندگی بودند. اما مهمتر آن‌که هم سنت و هم واقعیات زندگی چادرنشینی آنان را به اقوامی نیمه‌خودمختار و جنگجو بدل کرده بود که شاه تاب تحملش را نداشت. آن‌ها مستقل از دولت بودند و همچنان‌که در طول تاریخ ایران بارها اتفاق افتاده است می‌توانستند برای دولت مشکل ایجاد کنند. در این راستا بسیاری از عشایر ایران از جمله قشقایی‌ها و عشایر جنوب و غرب کشور به زور سرکوب شده و اسکان یافتند. اما گذشته از آن چراگاه‌های کشور نیز به عنوان یکی دیگر از اصول «انقلاب سفید» ملی شدند و به انحصار دولت درآمدند و تحت نظارت ژاندارم‌ها و سایر عمال استبداد قرار گرفتند (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۵۶-۳۵۵). جمعیت عشایر بطور مطلق کاهش یافته و از ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۲۷۹ به کمتر از ۲ میلیون نفر در دهه‌ی ۱۳۵۰ رسید یا بهتر است گفته شود از ۲۵ درصد جمعیت کشور به کمتر از ۶ درصد کاهش پیدا کرد. ساختار اجتماعی و اقتصاد عشایر عمیقاً متحول شد؛ سران ایلات هم مانند مالکان بزرگ در نتیجه‌ی اصلاحات ارضی و اسکان عشایر قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی‌شان را از دست دادند. بطور کلی، پیوندهای افقی طبقاتی جایگزین احساسات عمودی طایفه‌ای، قبیله‌ای، فرقه‌ای و محلی شد (فوران، ۱۳۸۹: ۴۸۲-۴۸۱). با کاهش هر چه بیشتر جمعیت ایلیاتی ایران گروه‌های قبیله‌ای کوچک که ظاهر یک موزائیک اجتماعی را به ایران می‌دادند به محاق فراموشی رفتند. به همین ترتیب، اصطلاحاتی همچون تیره، طایفه و نیز ایلخان و ایلی‌بیگی منسوخ شدند. آن‌ها صرفاً به عنوان تصاویری از یک عصر رازآمیز از دست رفته به یاد آورده می‌شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۲۱۶). در سال‌های سلطنت محمدرضاشاه به استثنای یک وقفه‌ی تاریخی طی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۰ که ایلات از آزادی عمل بیشتری برخوردار شدند، با نفوذ سرمایه‌داری وابسته به روستاها و اتخاذ سیاست‌هایی چون تقسیم اراضی و قیمت‌گذاری فرآورده‌های دامی، گسترش شهرنشینی، نفوذ تدریجی فرهنگ شهری به روستاها و عشایر و رخنه‌ی گسترده‌ی زمینداری و دامپروری کالایی به مناطق کوچ‌نشین بر گذار عشایر کوچنده به زمینداران اسکان یافته شتاب بخشید و در نهایت زندگی کوچ‌نشین و کوچ‌نشینان تمامی اعتبار تولیدی و سیاسی خود را از دست دادند (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۲۳). چنان‌چه ملاحظه می‌شود اسکان اجباری عشایر، ملی کردن جنگل‌ها و مراتع و همچنین اصلاحات ارضی، قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی عشایر را از آن‌ها گرفته و احساسات عمودی و طایفه‌ای آن‌ها را به پیوندهای افقی طبقاتی تبدیل نمود و استقلال آن‌ها از دولت را از بین برد به علاوه عواملی همچون گسترش شهرنشینی و نفوذ فرهنگ شهری به روستاها بتدریج زندگی کوچ‌نشین را از رونق انداخت و عشایر را اسکان داد و راهی

شهرها نمود، چرا که این اقدامات در راستای ایجاد حکومت مدرن صورت می‌گرفت و بازتاب فضایی این سیاست خود را در «شهرها» به نمایش گذاشت و شهرنشینی و افزایش جمعیت شهرها را در پی داشت.

۳- رشد جمعیت: بین سال‌های ۴۲ و ۵۷ کل جمعیت ایران با میانگین نرخ رشد سالانه‌ی ۲/۹ درصد از ۲۳ به حدود ۳۵ میلیون نفر رسید. اما میانگین نرخ رشد سالانه‌ی جمعیت در بخش روستایی ۱/۲ درصد و در بخش شهری ۴/۶ درصد بود که این اختلاف ۳/۴ درصدی تقریباً به طور کامل به دلیل میزان بالای مهاجرت روستاییان به شهرهاست که پیامد رکود کشاورزی و انزوای اجتماعی جامعه‌ی روستایی بود. در سال ۴۲ جمعیت روستایی ۶۵ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌داد در حالی که در سال ۵۷ این مقدار به ۵۳ درصد کاهش یافته بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۰۴). همان‌گونه که در جدول شماره‌ی یک قابل مشاهده است جمعیت کشور به سرعت در حال رشد بوده، رشدی که همراه با مهاجرت به سمت شهرها صورت می‌گرفت و جمعیت بخش کشاورزی به سمت بخش‌های خدماتی و صنعتی «شهرها» سرازیر می‌شد. در این میان تهران کانون این انفجار جمعیت بود که جمعیتش از ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۴۹ به ۵ میلیون نفر در سال ۱۳۵۶ رسید و به صورت اولین شهر بزرگ و پرجمعیت ایران درآمد که به تنهایی بیش از مجموع چند شهر بزرگ، جمعیت را در خود جای داد؛ ۱۴ درصد کل جمعیت ایران ساکن تهران بود (فوران، ۱۳۸۹: ۴۷۱). در طول سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ حدود ۶۵ درصد کل مهاجرت به نقاط شهری به دو شهر تهران و مشهد انجام می‌گرفت که علت اصلی آن جذب در مشاغل خدماتی بود (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۶). بنابراین چنان‌چه ملاحظه می‌شود بطور کلی، جمعیت کشور رو به افزایش بوده اما این افزایش در شهرها و روستاها به یک صورت نبوده و درصد جمعیت روستایی به دلیل مهاجرت به سمت شهرها رو به کاهش بوده و برعکس در شهرها رو به افزایش بوده است لذا بازتاب فضایی افزایش جمعیت در «شهرها» بوده است.

جدول شماره‌ی ۱- جمعیت کشور و درصد جمعیت شهری و روستایی در سال‌های مختلف

سال	میزان جمعیت	شهری (درصد)	روستایی (درصد)
۱۳۰۰	۹۷۰۰۰۰۰	۲۸	۷۲
۱۳۱۰	۱۱۱۸۵۰۰۰	۲۸/۷	۷۱/۳
۱۳۲۰	۱۲۸۳۰۰۰۰	۲۹/۴	۷۰/۶
۱۳۳۰	۱۶۲۳۰۰۰۰	۳۰/۴	۶۹/۶
۱۳۴۰	۲۳۷۶۰۰۰۰	۳۴/۵	۶۵/۵
۱۳۴۵	۲۵۷۸۰۰۰۰	۳۸	۶۲
۱۳۵۰	۳۰۰۲۰۰۰۰	۴۱/۳	۵۸/۷
۱۳۵۵	۳۳۷۰۰۰۰۰	۴۷	۵۳

۵۲	۴۸	۳۴۶۵۰۰۰۰	۱۳۵۶
۵۱/۱	۴۸/۹	۳۵۲۰۷۰۰۰	۱۳۵۷

منبع: (ازغندی، ۱۳۹۲: ۷ به نقل از سالنامه‌های آماری کشور)

۴- برنامه‌های عمرانی: برنامه‌های عمرانی اجرا شده در طی سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۵۶ متشکل از دو برنامه‌ی هفت ساله (برنامه‌ی اول و دوم عمرانی) و سه برنامه‌ی پنج ساله (برنامه‌های سوم تا پنجم عمرانی) بود که تأثیر زیادی در مهاجرت به «شهرها» داشتند. برنامه‌ی عمرانی اول (۱۳۲۷-۱۳۳۴): با توجه به جدول شماره‌ی دو، اعتبارات بخش کشاورزی ۲۴/۸ درصد از کل اعتبارات را تشکیل می‌داد و سایر اعتبارات عمدتاً و عملاً به شهرها اختصاص می‌یافت چرا که توسعه‌ی بخش کشاورزی از طریق بخش خصوصی مورد توجه دولت بود و دولت فقط در بخش سدسازی و ارائه‌ی خدمات کشاورزی و اعتبارات به بخش خصوصی خود را مقید می‌دانست. با آغاز ملی کردن صنعت نفت و تحریم همه جانبه‌ی ایران به ویژه تحریم نفتی از سوی انگلستان درآمد دولت از نفت که بایستی صرف اجرای برنامه می‌شد قطع گردید و برنامه‌ی عمرانی اول تنها به مدت دو سال اجرا شد (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۶۰-۵۹).

جدول شماره ۲- اعتبارات برنامه‌ی عمرانی اول (۱۳۲۷-۱۳۳۴)

فصول برنامه درصد	فصل اول کشاورزی	فصل دوم راه شوسه و آهن	فصل سوم صنایع و معادن	فصل چهارم نفت	فصل پنجم پست و تلگراف	فصل ششم اصلاحات اجتماعی و شهری	مجموع
درصد اعتبارات	۲۴/۸	۲۳/۸	۱۴/۴	۴/۸	۳/۶	۲۸/۶	۱۰۰

منبع: (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۶۱)

برنامه‌ی عمرانی دوم (۱۳۳۴-۱۳۴۱): این برنامه که پس از کودتای ۲۸ مرداد در اسفند ۱۳۳۴ از تصویب مجلس گذشت به دلیل فروش مجدد نفت و دستیابی دولت به توان مالی بیشتر وجوه اختصاص یافته در برنامه‌ی دوم از برنامه‌ی اول بیشتر است (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۶۲). اما اهداف این برنامه نیز مانند برنامه‌ی اول بود و طبق آن فصل کشاورزی و آبیاری ۳۱/۱ درصد از هزینه‌ها را در بر داشت که ۷۴ درصد آن نیز مربوط به طرح‌های سدسازی و دیر بازده بود که به اقتصاد کشور فشار می‌آورد طوری که بخشی از آن به برنامه‌ی عمرانی سوم موکول شد و ۴/۵ درصد نیز به خرید ماشین آلات کشاورزی اختصاص یافت که در نهایت آن هم منجر به مهاجرت بیشتر روستاییان می‌شد (جایگزینی ماشین آلات بجای نیروی انسانی). سایر اعتبارات

ظرف مکانی مدیریت فضای ملی در دوره محمدرضاشاه: چگونگی و چرایی ۷۷

عمدتاً به شهرها اختصاص داشت در حالی که بیش از ۷۰ درصد جمعیت کشور را روستاییان تشکیل می دادند (جدول شماره ۳) (همان: ۶۵-۶۱).

جدول شماره ۳- اعتبارات برنامه‌ی عمرانی دوم (۱۳۳۴-۱۳۴۱)

فصول برنامه درصد	فصل اول کشاورزی و آبیاری	فصل دوم ارتباطات و مخابرات	فصل سوم صنایع و معادن	فصل چهارم امور اجتماعی	مجموع
درصد اعتبارات	۳۱/۱	۳۹/۸	۱۱/۸	۱۷/۳	۱۰۰

منبع: (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۶۳)

برنامه‌ی عمرانی سوم (۱۳۴۲-۱۳۴۶): در این برنامه سهم بخش کشاورزی و آبیاری ۲۳/۱ درصد بود که حتی نسبت به دوره‌ی قبل نیز کاهش داشته است و از این مقدار نیز ۵۴/۲ درصد نیز در راه اجرای اصلاحات ارضی صرف شد. سایر اعتبارات عمدتاً و عملاً به شهرها اختصاص می یافت طوری که سرمایه گذاری برای هر فرد روستایی یک چهلیم یک فرد شهری بود لذا مهاجرت از روستا به شهر از ۱۳۴۵ به بعد شتاب ویژه‌ای گرفت (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۶۹-۶۶). (جدول شماره ۴).

جدول شماره ۴- اعتبارات برنامه‌ی عمرانی سوم (۱۳۴۲-۱۳۴۶)

فصول درصد	اول کشاورزی و آبیاری	دوم صنایع و معادن	سوم نیرو و سوخت	چهارم ارتباطات و مخابرات	پنجم فرهنگ و بهداری	ششم بهداشت و بهداری	هفتم کار و نیروی انسانی	هشتم عمران شهری	نهم آمار و برنامه‌ریزی	دهم خانه‌سازی و ساختمان	مجموع
درصد اعتبارات	۲۳/۱	۸/۴	۱۵/۶	۲۶/۳	۸/۵	۶/۵	۱/۴	۳/۵	۰/۷	۶	۱۰۰

منبع: (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۶۶)

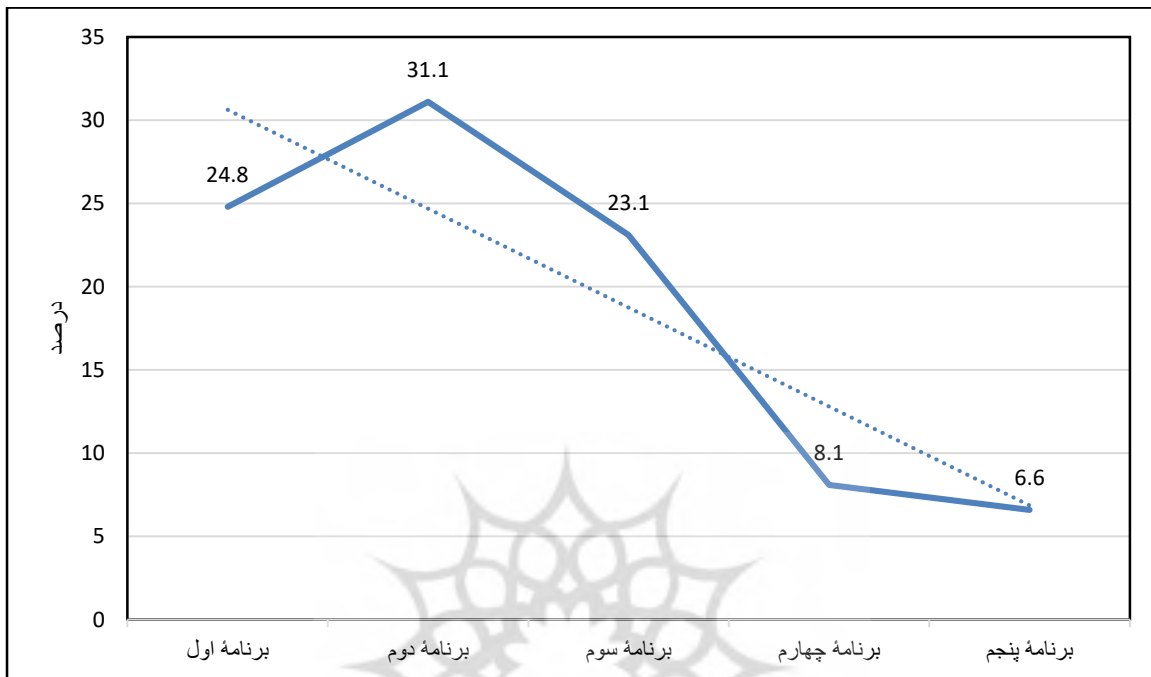
برنامه‌ی عمرانی چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۱) و پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶): در برنامه‌ی عمرانی چهارم فصل کشاورزی و دامپروری با جذب ۸/۱ درصد اعتبارات به یک سوم برنامه‌ی قبل تنزل یافت و سایر موارد عمدتاً به شهرها اختصاص داده شد، فقط در این برنامه برای اولین بار فصل مجزایی با عنوان نوسازی ده‌ها با ۹/۸ میلیارد ریال

اعتبار در نظر گرفته شد که آن هم عمدتاً به جنبه های رفاهی و فیزیکی عمران روستاها توجه شده بود (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۷۱-۶۹). در طی این برنامه شمار نیروی کار شاغل در بخش های مختلف زراعی از ۴۹ درصد کل جمعیت شاغل به ۴۶ درصد کاهش یافت (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۶۴). در برنامه ی عمرانی پنجم نیز برای فصل کشاورزی و منابع طبیعی ۶/۶ درصد کل اعتبارات در نظر گرفته شده بود. این مقدار نسبت به برنامه ی عمرانی اول ۳/۷۵ برابر و نسبت به برنامه ی دوم ۴/۷۱ برابر، نسبت به برنامه ی سوم ۳/۵ برابر و نسبت به برنامه ی چهارم ۱/۲ برابر کاهش یافته بود (مرتضوی تبریزی، ۱۳۸۳: ۷۱). با توجه به جدول شماره ی پنج، مشاهده می شود که درصد اعتبار اختصاص یافته در بخش کشاورزی که در ارتباط مستقیم با بخش روستانشین کشور است بجز در برنامه ی دوم مرتباً در حال کاهش بوده است و این حاکی از عدم توجه به روستاها و توجه به شهرنشینی است و اصولاً این برنامه های عمرانی، برنامه هایی برای عمران شهرها و تقویت آن ها بوده است.

جدول شماره ی ۵- اعتبارات اختصاص یافته به بخش کشاورزی در برنامه های عمرانی ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۶ (تنظیم: نگارندگان)

برنامه ی عمرانی	درصد اعتبار مربوط به بخش کشاورزی	درصد تغییرات
اول	۲۴/۸
دوم	۳۱/۱	+ ۲۰/۳
سوم	۲۳/۱	- ۲۵/۸
چهارم	۸/۱	- ۶۵
پنجم	۶/۶	- ۱۸/۶

نمودار شماره ۱: نمودار خطی اعتبارات اختصاص یافته به بخش کشاورزی در برنامه های عمرانی (۱۳۲۷-۱۳۵۶)
(تنظیم از نگارندگان)



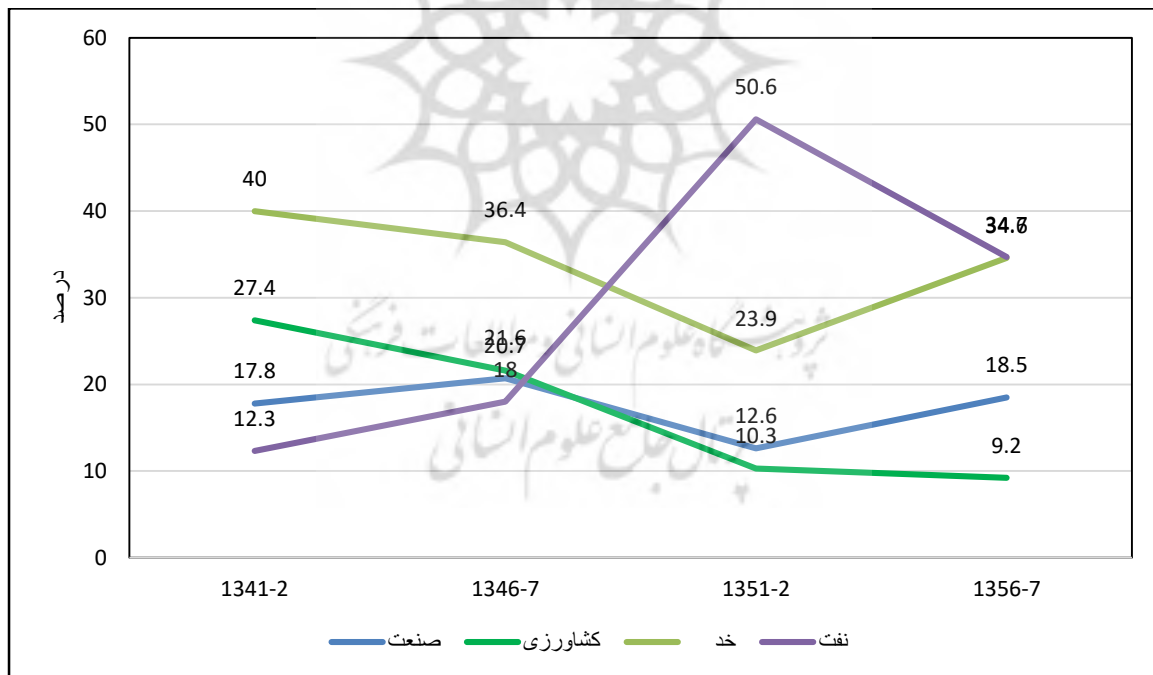
این نحوه تخصیص اعتبار برنامه های عمرانی بر مبنای نفت بود بدین صورت که با توجه به جدول شماره ۱ شش در سال ۴۲، ۱۲/۳ درصد از تولید ناخالص ملی از نفت بود که در سال ۵۲ به دلیل چهار برابر شدن قیمت نفت به بیش از نصف تولید ناخالص ملی (۵۰/۶) می رسد و این حکایت از تصنیف بودن رشد اقتصاد داشت اما پس از آن که فرصت کافی برای جذب آن در اقتصاد فراهم شد در سال ۵۷ به ۳۴/۷ درصد کاهش یافت یعنی کمی بیش از یک سوّم تولید ناخالص ملی مستقیماً توسط عواید نفت تأمین می شد اما همین بخش نسبت ناچیزی از کل نیروی کار (۰/۶ درصد) را در استخدام داشت (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۰۲). در مقابل سهم کشاورزی مرتباً در حال کاهش است و بطور کلی، سهم کشاورزی (روستاییان) در مقابل سایر قسمت ها (شهرنشینان) در حال کاهش بوده و واکنش طبیعی روستاییان هم مهاجرت به شهرها بوده است. بطور کلی، سیاست های سیاسی - اقتصادی دولت به گسترش سریع «شهرهای کوچک و بزرگ و فعالیت های شهری» انجامید و در مقابل زوال کشاورزی و روستائینی را در پی داشت.

جدول شماره ۶- درصد سهم بخش‌های مختلف اقتصادی در تولید ناخالص ملی و سهم نیروی کار هر بخش ۱۳۵۷-۱۳۴۲ در سال‌های مختلف^۱

۱۳۵۶-۷		۱۳۵۱-۲		۱۳۴۶-۷		۱۳۴۱-۲		سال بخش‌های اقتصاد
سهم نیروی کار	تولید ناخالص ملی	سهم نیروی کار	تولید ناخالص ملی	سهم نیروی کار	تولید ناخالص ملی	سهم نیروی کار	تولید ناخالص ملی	
۳۳/۲	۱۸/۵	۲۹	۱۲/۶	۲۴/۷	۲۰/۷	۲۰/۶	۱۷/۸	صنعت
۳۲/۲	۹/۲	۴۰/۹	۱۰/۳	۴۹	۲۱/۶	۵۵/۱	۲۷/۴	کشاورزی
۳۴	۳۴/۶	۲۹/۵	۲۳/۹	۲۵/۷	۳۶/۴	۲۳/۸	۴۰	خدمات
۰/۶	۳۴/۷	۰/۶	۵۰/۶	۰/۶	۱۸	۰/۵	۱۲/۳	نفت

منبع: (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۰۲ و ۳۰۵ به نقل از گزارش سالانه‌ی بانک مرکزی ایران و نشریات رسمی)

نمودار شماره ۲: نمودار خطی سهم بخش‌های مختلف اقتصادی در تولید ناخالص ملی (۱۳۴۲-۵۷) (تنظیم از نگارندگان)



^۱ در تولید ناخالص ملی مالیات‌های غیرمستقیم و خالص درآمد عوامل تولید غیرنفتی از خارج محاسبه نشده‌اند.

۵- **انقلاب سفید و اصلاحات ارضی:** «انقلاب سفید» شاه به روشنی برای رقابت با یک «انقلاب سرخ» از پایین و پیشگیری از آن طراحی شده بود (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۲۱۳). اصول شش‌گانه‌ی انقلاب سفید شاه عبارت بود از: (۱) لغو رژیم ارباب- رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی (۲) تصویب لایحه‌ی قانون ملی کردن جنگل‌ها (۳) تصویب لایحه‌ی قانون فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه‌ی اصلاحات ارضی (۴) تصویب لایحه‌ی قانون سهام کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی (۵) لایحه‌ی اصلاحی قانون انتخابات (۶) لایحه‌ی ایجاد سپاه دانش به منظور تعلیمات عمومی و اجباری. این لوایح با وجود مخالفت‌های عظیم در شش بهمن ۱۳۴۱ به فرماندوم گذاشته شد و رژیم اعلام داشت که با استقبال پرشور مردم به تصویب ملت ایران رسیده است (بهنام‌فر، ۱۳۹۰: ۱۱۳۸-۱۱۳۷) در میان این اصول از همه مهمتر اصلاحات ارضی بود. به عبارت دقیق‌تر، قانون اصلی انقلاب «شاه و مردم» که باید بقایای طبقه‌ی زمیندار و مالکان بزرگ را از بین می‌برد، سرمایه‌داری را گسترش می‌داد و عدالت اجتماعی را تأمین می‌کرد، اصلاحات ارضی بود (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۸۶).

در سال ۱۳۴۳ قانون سهام کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، تکمیل و پس از تصویب مجلس توسط دولت به مورد اجرا گذاشته شد، به نحوی که تا اسفند ماه ۱۳۵۵ حدود ۵۴۰/۰۰۰ نفر از کارگران بخش‌های دولتی و خصوصی با دریافت ۱۲ میلیارد ریال در منافع و سود کارخانه‌های تولیدی و صنعتی سهام شده بودند. دولت با سهام کردن کارگران در سود کارخانه‌ها دو هدف را دنبال می‌کرد: اولاً سعی می‌کرد بدین ترتیب کارگران را از مسیر اصلی مبارزه برای دستیابی به یک زندگی مالی و اجتماعی بهتر باز بدارد و ثانیاً میان کارگران و کارفرمایان و دولت نوعی آشتی و مصالحه به وجود آورد. ظاهراً رژیم پهلوی جنبش کارگری و اتحادیه‌های کارگری مستقل را برای ثبات خود، خطری به مراتب بزرگتر از جنبش کمونیستی تلقی می‌کرد، بدین دلیل به هر وسیله‌ی ممکن در تلاش برای کنترل و نابودی آن‌ها بود (ازغندی، ۱۳۹۲: ۲۸۷).

شرکت‌های چندملیتی در چارچوب گسترش سرمایه‌داری جهانی خواهان سرمایه‌گذاری در کلیه‌ی شئون اقتصادی کشورهای پیرامون بودند اما این سرمایه‌گذاری در ایران به صنایع استخراجی نفت محدود بود چرا که وجود نظام ماقبل سرمایه‌داری و نوع مالکیت زمین در ایران مانع گسترش فعالیت‌های سرمایه‌داری وابسته در بخش کشاورزی ایران به شمار می‌رفت. به عبارت دیگر، تضادی بین سرمایه‌داری وابسته و امپریالیسم با ملاکین بزرگ پدید آمده بود لذا آمریکا برای چیره شدن بر این تضاد که آن‌را بزرگترین مانع توسعه‌ی نفوذ خود در ایران می‌دانست فشار سنگینی بر روی طبقه‌ی حاکم ایران وارد آورد تا اصلاحات ارضی را اجرا کنند. بدین ترتیب اصلاحات ارضی دارای خاستگاه و منشأ خارجی بوده و با گسترش رابطه‌ی سرمایه‌داری در نواحی روستایی ایران هماهنگ بود (خلجی، ۱۳۸۱: ۷۹-۷۶). بدین سان شاه در دهه‌ی ۱۳۴۰ به علل فشار دولت کندی، تجدید حیات جبهه‌ی ملی و این محاسبه که اصلاحات ارضی قدرت زمیندار را به نفع قدرت دولتی در روستاها از بین خواهد برد و روستاییان صاحب زمین را به رژیم خود وفادار خواهد کرد برنامه‌ی

اصلاحات ارضی را به پیش برد (فوران، ۱۳۸۹: ۴۷۳). همچنین وقوع انقلاب در عراق به رهبری عبدالکریم قاسم در سال ۱۳۳۷ و خارج شدن این کشور از پیمان بغداد، شاه را نگران کرده بود ضمن این‌که اوضاع سیاسی داخلی نیز با حضور تدریجی مردم به ویژه دانشجویان، کارمندان، کارگران و دهقانان روز به روز بی‌ثبات‌تر و متشنج‌تر می‌شد. محمدرضاشاه برای جلوگیری از بروز انقلابی در داخل و برای منحرف کردن مردم بی‌بایست به یک اقدام انحرافی بزرگ دست می‌زد که عبارت بود از اجرای برنامه‌ی اصلاحات ارضی (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۷۳). بنابراین تحت تأثیر رفرمی که در نهادهای دولتی تدوین شده بود، کابینه‌ی امینی اصلاحات ارضی را در رأس برنامه‌ی رفرم خود قرار داد. اصلاحات ارضی می‌بایست از سویی با تضعیف پایه‌های اجتماعی محافظه‌کار دربار، آن‌را ناچار از پذیرش نقش تشریفاتی پیش بینی شده در قانون اساسی کند و از دیگر سو با رهایی میلیون‌ها دهقان از مناسبات ارباب و رعیتی پایگاهی اجتماعی برای تضمین تداوم رفرم عمومی به وجود آورد (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۱۲). به علاوه شاه با استفاده از آن به دنبال افزایش محبوبیت خود در بین عامه‌ی مردم بود و مرتب این اصلاحات را به خود نسبت می‌داد، کاری که پس از برکناری امینی و روی کار آمدن علم قوت بیشتری نیز به خود گرفت (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۸۹۲). ضمناً شاه با اجرای اصلاحات ارضی علاوه بر بدست آوردن حمایت آمریکا، در این راستا می‌توانست از پیوستن کارگران و کشاورزان به کمونیست و حزب توده جلوگیری کند (جامی، ۱۳۸۱: ۵۴۰).

اصلاحات ارضی مرحله‌ی اول، حدود ۲۰ درصد خانوارهای روستایی را در بر گرفت (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۵۱). این مرحله توسط کابینه‌ی علی امینی و حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی پیشنهاد شد و به موجب آن مالکیت بزرگ‌مالکان به حداکثر یک روستا محدود می‌شد و دولت بقیه‌ی املاک هر مالک را با در نظر گرفتن میزان مالیاتی که مالک قبلاً بابت آن پرداخت می‌کرده است می‌خرید؛ که تا این‌جا به نفع دولت بود چرا که مالکان مالیات چندانی نمی‌پرداختند و بعد املاک را به دهقانانی که حق نسق داشتند می‌فروخت. قبل از پایان گرفتن این مرحله، اعتراض مالکان، به جنبش درآمد دهقانان و حسادت شاه از محبوبیت امینی - ارسنجانی موجب برکناری کابینه‌ی امینی شد و مرحله‌ی دوم آغاز گردید. در مرحله‌ی دوم علاوه بر مالک، زن و فرزندان او نیز می‌توانستند هر کدام، یک پارچه آبادی را به خود اختصاص دهند؛ زمین‌های زیر کشت ماشینی و باغ‌ها نیز از شمول قانون اصلاحات معاف شدند و مالکان حق داشتند زمین را اجاره دهند، بفروشند یا آن‌را میان خود و دهقانان تقسیم کنند، حق نسق دهقانان را بخرند یا با آن‌ها شرکت سهامی زراعی تشکیل دهند. شاه حالا دیگر اصلاحات ارضی را به خود می‌بست و آن‌را انقلاب سفید (در برابر سرخ یا سوسیالیستی) می‌نامید (فوران، ۱۳۸۹: ۴۷۳). در واقع مرحله‌ی دوم که اکثریت باقیمانده‌ی صاحبان نسق را شامل می‌شد عمدتاً قانونی در جهت اصلاحات اجاری بود. مرحله‌ی سوم کمابیش منحصرأ به ایجاد شمار زیادی از شرکت‌های زراعی اختصاص داشت و مرحله‌ی چهارم چیزی جز اجرای یک سیاست کشاورزی دولتی جهت ایجاد «کشت و صنعت‌ها» یا مزارع عظیم سرمایه‌داری نبود؛ در این میان مراحل سوم و چهارم در واقع جزیی از اصلاحات

ارضی نبود بلکه بخشی از استراتژی شبه مدرنیست استبدادی بود که کشاورزی ایران را مختل ساخت (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۵۱).

بدین ترتیب اصلاحات ارضی اولیه به منظور توزیع زمین میان اکثریت خانوارهای روستایی طرح شده بود اما این سیاست در ابتدا برای کم کردن مخالفت مالکان تعدیل شد و سپس به منظور ایجاد شرکت‌های زراعی و کشت و صنعت‌ها عملاً تغییر جهت داد. در این حال، رشد و انجار عواید نفت الف) دولت را به تعقیب استراتژی «توسعه‌ی صنعتی شهری» ترغیب کرد؛ ب) دولت را از مزاد کشاورزی بی‌نیاز کرد؛ پ) اعتبارات و سرمایه‌های دولتی و غیردولتی را به سوی کشت و صنعت‌ها و شرکت‌های زراعی سوق داد و ت) به رشد خودافزای تقاضا برای مواد غذایی و سایر محصولات کشاورزی انجامید. ترکیب و تأثیر متقابل این سیاست‌ها و رویدادها منجر شد به الف) رشد صفر درصد بازدهی کشاورزی که عمدتاً ناشی از بخش کشاورزی «مدرن» بود، به رغم موقعیت انحصاری‌اش در دریافت بودجه‌های کشاورزی و سایر امتیازات دولتی؛ ب) فقر و ناامنی دهقانان که حاصل آن میزان بالای مهاجرت به شهرهای بزرگ و کوچک بود و پ) بروز کسری فزاینده‌ای در مواد غذایی که با واردات برطرف نمی‌شد و به تورم قیمت مواد غذایی انجامید. در یک کلام سیاست کشاورزی رژیم ایران شکستی مطلق و بی‌عذر و بهانه بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۵۸-۳۵۷). اما برای شاه عمده‌ترین پیامد اصلاحات ارضی آن بود که دولت «قدرت سیاسی» خود را جایگزین قدرت زمیندار در روستاها کرد. سپاه بهداشت، سپاه دانش، سپاه ترویج و آبادانی، سازمان دولتی نهادهای روستایی (تعاونی‌ها، واحدهای اعتباری، خانه‌های اصناف)، کنترل قیمت‌ها و قدرت اجبارکننده‌ی ژاندارمری نیز هر یک به نوعی پایه‌های قدرت دولت مرکزی در روستاها را تحکیم نمودند. چنانچه در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۴۰ یکی از دهقانان استان کرمان به خانم لمبتون گفته بود: «در سابق از مالک فرمان می‌بردیم حالا باید از همه‌ی کسانی که به ما دستور می‌دهند اطاعت کنیم» (فوران، ۱۳۸۹: ۴۷۷). بدین ترتیب، اصلاحات ارضی منبع پراهمیت ثروت نخبگان (و در نهایت پایه‌ی قدرت سیاسی آن‌ها) را به منابعی که تحت کنترل دولت بود تغییر داد (زونیس، ۱۳۸۷: ۵۳). همچنین اگرچه اصلاحات ارضی به همین دلیل مخالفت بخشی از نخبگان سنتی را برانگیخت، در عین حال پایه‌ی انتخابات و حمایت انتخاب‌کنندگان را که از آن طریق مالکان بزرگ می‌توانستند پارلمان را کنترل کنند نیز حذف کرد، به عبارت دیگر، موجب قطع ارتباط بین نخبگان و روستاییان انتخاب‌کننده می‌شد و بدین ترتیب شاه، مجلس شورا را نیز کنترل می‌کرد (همان: ۵۶). این امر را می‌توان از بررسی ترکیب شغلی نمایندگان ادوار بعد از اجرای اصلاحات ارضی یعنی دوره‌های ۲۱ تا ۲۴ مجلس به درستی فهمید. در حالی که تا قبل از اصلاحات ارضی اکثر کرسی‌های نمایندگی مجلس شورای ملی را مالکان در اختیار داشتند، طی و بعد از اجرای اصلاحات ارضی، در چهار دوره تعداد نمایندگان مالک بتدریج کاهش یافت و در مقابل کارمندان ۶۵ تا ۷۳ درصد از کرسی‌های مجلس را بدست آوردند (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۹۲). چرا که استقلال مجلس در برابر شاه بستگی به قدرت اشرافیت در آن داشت. بنابراین شاه در ۱۳۴۰ در صدد برآمد از طریق

تشکیل یک کابینه‌ی نیرومند اصلاح‌طلب، قدرت مجلس و اشراف را در هم بشکنند. وی از قانون اساسی به عنوان ضامن قدرت اشرافیت انتقاد کرد. تعطیل مجلس به مدت ۲/۵ سال و اصلاحات اجتماعی به ویژه اصلاحات ارضی نقطه‌ی پایان نفوذ اشرافیت در سیاست ایران بود و اصلاحات ارضی مهمترین کوشش دربار برای درهم شکستن قدرت اجتماعی اشراف زمیندار بود (بشیریه، ۱۳۸۸: ۲۰۴).

همچنین تعاونی‌های پیش‌بینی شده در اصلاحات ارضی که در روستاها مستقر می‌شدند پیوند شاه-دولت-رعیت را جانشین پیوند مالک-رعیت می‌کرد چرا که این تعاونی‌ها خدماتی از قبیل دادن تخم، کود، کمک‌های فنی و بازاریابی که قبلاً توسط مالک انجام می‌شد را به انجام می‌رساند و بدین ترتیب رعایا هم به مثابه نتیجه‌ی اصلاحات ارضی تحت کنترل مراکز سیاسی و خود شاه قرار گرفتند البته این امر یک نتیجه‌ی منفی نیز برای شاه داشت و آن این بود که در صورت برآورده نشدن انتظارات رعایا در سال‌های تولید پایین کشاورزی انتقادات متوجه دولت می‌شد در حالی که قبلاً این انتظارات یا وجود نداشت و یا اگر بود انتظار از مالکان بود (زونیس، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۸). به عبارت دیگر، دوره‌ی محمدرضاشاه دوره‌ی جایگزینی تدریجی رابطه‌ی سرمایه‌داری بجای رابطه‌ی ارباب-رعیتی و حذف طبقه‌ی سنتی حاکم یعنی زمینداران و تضعیف روحانیت و زمینه‌سازی برای به وجود آمدن اقشار جدید بود (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۱۷). طوری که طبقه‌ی سرمایه‌دار تجاری مدرنی که در این عصر پیدا شد از درون اشرافیت زمیندار و بازرگانان بازار برخاست. به ویژه از سال ۱۳۴۰ به بعد دولت خود به تشویق طبقه‌ی سرمایه‌دار مالی و صنعتی جدیدی دست زد که حدود ۷۰ درصد مؤسسات مالی و صنعتی را در تملک داشت (بشیریه، ۱۳۸۸: ۱۵۷). همچنین اصلاحات ارضی می‌توانست حربه‌ی تبلیغاتی را که به نظر رژیم عمدتاً در اختیار نیروهای مخالف بود از دست آنان خارج کند و به رژیم امکان دهد تا به عدالتخواهی تظاهر نماید (همان: ۱۸۱). همچنین اصلاحات ارضی علاوه بر تغییر روابط زراعی در روستاها (ترویج روابط کالایی) و تبدیل دولت به یک قدرت حاکم روستایی با تضعیف قدرت سیاسی زمینداران و بسط قدرت دولت از شهر به روستا و جایگزینی ارتش بجای خوانین در روستاها، به بسط «قدرت متمرکز» دولت کمک کرد (حاتمی، ۱۳۸۶: ۸۳-۸۲). بنا بر موارد ذکر شده در بالا اصلاحات ارضی در روستاها رخ می‌دهد ولی بیشتر در شهرها (ظرف مکانیمدرنیسم مطلقه‌ی شاه) اثرگذار می‌شود.

۶- نفت: نفت متغیر مستقل و اصلی کلّ بافت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران عصر پهلوی و تأثیرگذارترین عامل در روابط خارجی بود. سهم نفت در برنامه‌ریزی عمرانی کشور (جدول شماره‌ی هفت)، در تأمین ثبات سیاسی، در بقای نظام سیاسی و در تحکیم وابستگی به هیچ وجه با عوامل دیگر قابل مقایسه نیست. درآمدهای نفتی و برخورداری از حمایت دریافت‌کنندگان اصلی نفت از دولت به ورابطاتی و وراقانونی شدن دستگاه حکومتی و در نتیجه به تحکیم وابستگی به مراکز قدرت اقتصادی و مالی برتر حکومتی افزود. تلاش شاه برای اعاده‌ی استبداد شرقی بدون نفت نمی‌توانست بطور موفقیت آمیز صورت پذیرد (ازغندی، ۱۳۹۲: ۳۴۵).

جدول شماره ۷- سهم درآمد نفت در برنامه‌های عمرانی اول تا پنجم (تنظیم از نگارندگان)

برنامه‌ی عمرانی	درصد سهم درآمد نفت
اول	۳۷/۱
دوم	۶۴/۵
سوم	۶۶
چهارم	۶۳
پنجم	۸۰

منبع: (ازغندی، ۱۳۹۲: ۳۴۶)

درآمدهای نفتی بعضاً به دلیل افزایش تولید (ایران به چهارمین تولیدکننده و دومین صادرکننده نفت در جهان تبدیل شد) و بخشی به دلیل قرارداد ۱۹۵۴ کنسرسیون (که سهمی ۵۰ درصدی از سود خود را به ایران داد) اما عمدتاً بر اثر جنگ ۱۹۷۳ خاورمیانه (جنگ اعراب و اسرائیل) و اقدام اوپک در چهار برابر کردن قیمت‌های بین‌المللی نفت افزایش یافت. درآمدهای نفتی ایران از ۳۴ میلیون دلار در سالهای ۱۳۳۳-۳۴ به پنج میلیارد دلار در سالهای ۱۳۵۲-۵۳ و ۲۰ میلیارد دلار در سالهای ۱۳۵۴-۵۵ رسید (جدول شماره ۸ هشت). در طول این ۲۳ سال، نفت بیش از ۵۵ میلیارد دلار برای ایران به جا گذاشت. نفت، سالانه و بطور مستقیم بیش از ۶۰ درصد درآمدها و ۷۰ درصد ارز مورد نیاز دولت را تأمین می‌کرد. ایران به یک کشور نفتی یا به گفته‌ی برخی، دولت رانته‌ی به تمام معنا تبدیل شد (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۲۰۲).

جدول شماره ۸- درآمدهای نفتی ایران از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۵

ردیف	سال	درآمدهای نفتی (میلیون دلار)	درآمد نفتی به عنوان درصدی از دریافت‌های ارزی خارجی
۱	۳۴-۱۳۳۳	۳۴/۴	۱۵
۲	۳۶-۱۳۳۵	۱۸۱	۳۴
۳	۳۸-۱۳۳۷	۳۴۶	۶۰
۴	۴۰-۱۳۳۹	۳۵۹	۶۰
۵	۴۲-۱۳۴۱	۴۳۷/۲	۷۰
۶	۴۴-۱۳۴۳	۵۵۵/۴	۷۶

۶۵	۹۶۸/۵	۴۶-۱۳۴۵	۷
۵۳	۹۵۸/۵	۴۸-۱۳۴۷	۸
۵۴	۱۲۰۰	۵۰-۱۳۴۹	۹
۵۸	۲۵۰۰	۵۲-۱۳۵۱	۱۰
۶۶	۵۰۰۰	۵۳-۱۳۵۲	۱۱
۷۲	۱۸۰۰۰	۵۴-۱۳۵۳	۱۲
۷۲	۲۰۰۰۰	۵۵-۱۳۵۴	۱۳

منبع: (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۲۰۳ به نقل از ف. فشارکی، توسعه‌ی صنعت نفت ایران، نیویورک، پریجر، ۱۹۷۶: ۱۳۲)

نفت همانند نوعی بهره‌ی مالکانه یکجا و مستقیماً به دولت پرداخت می‌شود و استقلال غیرعادی اقتصادی و سیاسی دولت را از نیروهای مولد و طبقات اجتماعی فراهم می‌آورد. عواید نفت به دولت انعطاف‌پذیری زیادی در پرداخت‌ها می‌بخشد چرا که این پول مالیات دهندگان نیست تا دولت در مورد چگونگی خرج کردن آن ملزم به پاسخگویی باشد. به همان میزانی که درآمد نفت، دولت را از ابزار تولید داخلی و طبقات اجتماعی، مستقل می‌کند در بسیاری موارد خود این طبقات به دولت وابسته می‌شوند؛ از جمله برای کار، کمک‌های مستقیم، دریافت وام برای سرمایه‌گذاری، دستیابی به بازارهای پررونق داخلی برای تحصیل سودهای کلان در امر تولید و تجارت و بورس بازی و نیز طرح‌های رفاه عمومی از آموزش و پرورش و بهداشت گرفته تا سوبسید مواد غذایی. بنابراین هزینه‌های دولت به عنوان سرچشمه‌ی قدرت اقتصادی و سیاسی‌ای که تمایل به حفظ و گسترش خود دارد سرنوشت طبقات مختلف اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۹۰). بدین ترتیب نظام قشربندی نفتی، دولت را به «حامی» یک «طبقه‌ی وابسته‌ی» در حال رشد، «قیم» زندگی و کار «توده‌های شهری» و عامل انزوای روستاییان (که از نفت به آن‌ها سهمی نمی‌رسید) بدل می‌کند (همان: ۲۹۱). در چارچوب جامعه‌شناسی مارکسیستی این رابطه‌ی دولت اغلب در مفهوم استقلال نسبی آن از طبقات اجتماعی توضیح داده می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۸: ۴۴).

از سال ۱۳۴۳ مهمترین عامل مؤثر در چگونگی زندگی و کار، رشد و سپس انفجار عواید نفت بود. بدون عامل رشد یابنده‌ی نفت تلاش برای برقراری استبداد ایرانی موفق نمی‌شد: بودجه‌ی کافی برای خریدن همکاری، رضایت و همدستی گروه‌های مختلف اجتماعی و افراد وجود نمی‌داشت و یا تأمین هزینه‌های استراتژی شبه مدرنیست توسعه‌ی اقتصادی امکان‌پذیر نمی‌بود. گذشته از آن به واسطه‌ی نیازهای نظامی و مالی رژیم، وابستگی آن به قدرت‌های غربی و به ویژه آمریکا بیشتر می‌بود و توانایی رژیم در برقراری روابط دوستانه با شوروی، چین و کشورهای مشابه کمتر و بالعکس تجارت خارجی و حضور اقتصادی سرمایه و نیروی کار خارجی کمتر می‌بود، در یک کلام قدرت دولت بسیار کمتر و استقلال اقتصاد سیاسی از قدرت

دولت بسیار بیشتر بود. نفت عاملی مستقل از کل بافت اقتصادی- اجتماعی بود، سوء استفاده از آن به رشد نابرابر قدرت خرید «جامعه‌ی شهری» و تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی منجر شد؛ کشاورزی و جامعه‌ی روستایی ایران را تقریباً از میان برد، مشکلات شهری، منطقه‌ای و محیط زیستی زیادی را ایجاد کرد، قشرهای سنتی و پایین اجتماع را به شبه مدرنیست‌هایی صرفاً مصرف کننده بدل کرد، سنت‌های فرهنگی و روابط قومی را زیر پا نهاد بی‌آنکه جانشین مناسبی برای آنها بیاید و ... (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۰۰).

به‌طور کلی، منطق بنیادین جامعه‌ی نفتی چنین است: عواید نفت بهره‌ی مالکانه‌ای است که از خارج از اقتصاد سیاسی (یعنی بخش نفت) برای استفاده در داخل «بخش شهری» دریافت می‌شود و نیز برای نخستین بار در تاریخ ایران شاه توانست «زندگی و کار اجتماعی» در روستاها را تحت سلطه‌ی استبدادی خود در آورد چرا که دولت دیگر وابسته به مازاد محصولات کشاورزی به عنوان منبعی برای تأمین مالی، غذا و صادرات نبود زیرا عواید نفت به راحتی از دست دادن حتی تمامی عواید کشاورزی را جبران می‌کرد و وجه سیاسی آن عبارت بود از استبداد. نتیجه این بود که: الف) دولت هیچ اشتیاقی به توسعه‌ی بخش کشاورزی نداشت و ب) با اشتیاقی تمام می‌خواست با روش‌های فاجعه‌بار ایجاد کشت و صنعت و شرکت‌های زراعی، یک بخش کشاورزی «مدرن» کوچک ایجاد کند و اکثریت جمعیت روستایی را به کارگزاران مزدور «شهرنشین» بدل کند. این خود شاه بود که در اوایل سال ۱۳۵۲ بر خود می‌بالید که تا سال ۱۳۵۹ بیش از دو میلیون نفر (یعنی ۳۰۰/۰۰۰ کارگر) بر روی زمین کار نخواهند کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۵۴-۳۵۳). به‌طور کلی در دوره‌ی پهلوی دوم دولت با اتکای به نفت با عنوان بزرگترین قدرت بلامنزاع اقتصادی که درآمد نفت را به تنهایی جذب می‌کرد مطرح شد و شروع به سرمایه‌گذاری کلان در تمام سطوح صنعتی کرد. این عامل به علاوه‌ی حمایت‌های قانونی، بخش خصوصی را تضعیف نمود و دولت را به بزرگترین نهاد اشتغال‌زا و سرمایه‌گذار تبدیل نمود و در مجموع سبب تبدیل «بورژوازی ملی» به «بورژوازی وابسته» شد که بیش از هر مورد دیگر استبداد نفتی عامل آن بود (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۲۶-۱۲۵). به‌طور کلی، نفت علاوه بر این که موجب استقلال دولت از کشاورزان، مردم، شیوه‌ی تولید سنتی و خوانین می‌شود همچون یک ابزار بسیار قوی در دست شاه برای پیشبرد برنامه‌های تجدّدخواهانه بود و با استفاده از آن به تضعیف قشر تقریباً خودمختار عشایر و روستائینان و تجمع قدرت سیاسی و اقتصادی در دست شاه پرداخت و با توجه بیشتر به عمران و سرمایه‌گذاری در شهرها در راستای مدرنیسم غربی بکار گرفته شد و باز هم مانند سایر عناصر عمدتاً در ظرف مکانی «شهر» اثرگذار گردید.

۷- **تحصیلات عمومی و آموزش و پرورش:** تحصیلات بعد از ثروت، قدرت و پایه‌ی اصلی برای عضویت در گروه نخبگان بوده است. سطح عالی تحصیلات نه تنها علامت ورود به جرگه‌ی نخبگان سیاسی برای آرزومندان جوان بود بلکه مایه‌ی افتخار اجتماعی هم بود. قبل از تأسیس دو سطح آموزش ابتدایی و متوسطه، دو نهاد مکتب و مدرسه درون نظام آموزش سنتی دینی تنها وسیله‌ی آموزش رسمی موجود برای ایرانی‌ها

بودند. مکتب توسط یک ملاً دایر می‌شد و مدرسه یک مرکز آموزشی رسمی‌تری بود که معمولاً درون یا در جوار مسجد یا مرکز مذهبی تأسیس و فارغ‌التحصیلان مکتب‌خانه را در موضوع حکمت (قوانین فقه)، عرفان (فلسفه و دانش دینی)، خدانشناسی، منطق و دستور زبان عربی آموزش می‌داد. سیاست رضا شاه در رابطه‌ی توسعه‌ی آموزش و پرورش نابود کردن این نوع مدارس سنتی بود که در دوره‌ی محمد رضا شاه نیز ادامه یافت. حذف نظام آموزش سنتی با رشد وزارت آموزش و پرورش و دیوان سالاری دولتی و توانایی و علاقه‌ی آن‌ها به نظارت فرآیند آموزشی همراه بود. هر چه مکتب‌خانه‌ها و مدارس دینی کاهش می‌یافت بخش آموزش جدید و خصوصی رشد می‌کرد. نهادهای مدرن خصوصی، برعکس مدارس قبلی همیشه تحت نظارت و کنترل وزارت آموزش و پرورش بود. کتاب‌های درسی آن‌ها به وسیله‌ی این وزارتخانه تهیه و تدوین می‌شد، برنامه‌های درسی و موضوعات آن‌ها و صلاحیت‌های معلمان طبق مقررات این وزارتخانه تعیین می‌گردید. با افزایش آمار دانش‌آموزان مدارس ابتدایی و متوسطه و همچنین افزایش نفوذ دولت در فرآیند آموزشی «مدرن» دولت قادر بود کنترل بیشتری را روی دستیابی به تسهیلات آموزشی اجرا و اعمال کند و بدین ترتیب بطور فزاینده‌ای شاه کنترل بیشتری را روی توزیع این قدرت مهم و پایه‌ای برای نخبگان ایران اعمال می‌کرد (زونیس، ۱۳۸۷: ۶۹-۵۸).

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد زندگی و کردارهای سیاسی در هر جامعه‌ای، شکل خاصی از زندگی و کردارهای سیاسی را ممکن می‌سازد و هویت و خودفهمی‌های فردی را به شیوه‌ی ویژه‌ای تعریف می‌کند و برخی از امکانات زندگی سیاسی را متحقق و برخی دیگر را خذف می‌نماید. در دوره‌ی پهلوی گفتمان مسلط، مدرنیسم مطلقه بوده است لذا برای فهم بیشتر آن، مجموعه‌ای از شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها از قبیل (۱) مناسبات سرمایه‌داری، تمرکزگرایی و مهاجرت روستاییان به شهرها (۲) عشایر کوچ‌نشین (۳) رشد جمعیت (۴) برنامه‌های عمرانی (۵) انقلاب سفید و اصلاحات ارضی (۶) نفت (۷) تحصیلات عمومی و آموزش و پرورش، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و نتایج زیر حاصل گردید که به صورت یک جدول (جدول شماره‌ی ۹) تلخیص شده است:

جدول شماره ۹- شاخصه‌ها و مؤلفه‌های مدرنیسم دوره‌ی پهلوی دوم (تهیه و تنظیم: نگارندگان)

ظرف مکانی	اهداف / نتایج	شاخصه / عناصر
	گسترش شهرنشینی، ظهور طبقه‌ی جدید بورژوازی شهری، تضعیف حاکمیت ارضی فئودال‌ها و خوانین، انتقال مرکز ثقل سیاست از روستا به شهر، کمک به شکل‌گیری دولت مدرن، تمرکز سرمایه و صنایع در شهرها و بی‌توجهی به روستاها و بطور کلی تقدّم اقتصاد شهری بر روستایی، تلاش در جهت کشاورزی مکانیزه و سرمایه‌داری در روستاها و در نتیجه ایجاد مازاد نیروی کار در روستاها و مهاجرت آن‌ها به شهرها، تمرکزگرایی در شهرها به ویژه در شهرهای بزرگ و تهران و کاهش نقش واسطه‌ای روستاها و شهرهای کوچک، مصرف‌گرایی، کاهش اقتصاد روستایی و وابستگی بیشتر به نفت	مناسبات سرمایه‌داری، تمرکزگرایی و مهاجرت روستاییان
	عدم توجه به کوچ‌نشینان به دلیل ناسازگاری با مدرنیسم، اسکان عشایر، نزول دامپروری، کاهش چشمگیر جمعیت عشایر، ملی کردن جنگل‌ها و مراتع، تقسیم و اصلاحات ارضی، نفوذ فرهنگ شهری و سرمایه‌داری به روستاها، از بین رفتن ساختار ایلی و طبقاتی و رهبری آن‌ها، از بین رفتن قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی عشایر و خوانین، تبدیل پیوندها و احساسات و تعلّقات ایلی و عمودی عشایر به تعلّقات افقی طبقاتی، اسکان و شهری شدن عشایر	عشایر کوچ‌نشین
	افزایش جمعیت کشور، مهاجرت به شهرها به ویژه شهرهای بزرگ و تهران، افزایش نرخ رشد جمعیت شهری در مقابل روستایی، افزایش بخش خدمات و صنایع در شهرها	جمعیت
	اختصاص بسیار زیاد برنامه‌ها و اعتبارات به شهرها و بی‌توجهی به روستاها، کاهش اشتغال در بخش کشاورزی، گسترش شهرهای کوچک و بزرگ و فعالیت‌های شهری، زوال کشاورزی و روستانشینی، مهاجرت به شهرها	برنامه‌های عمرانی
شهر	سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، جلوگیری از جنبش‌ها و اتحادیه‌های کارگری، انقلاب سفید در مقابل سرخ و جلوگیری از پیوستن به حزب توده، از بین رفتن قدرت زمینداران و فئودال‌ها و خوانین در روستاها، وفاداری روستاییان صاحب زمین شده به دولت، جلب حمایت آمریکا، ایجاد شرکت‌های سهامی زراعی و کشت و صنعت سرمایه‌داری در روستاها، جایگزین نمودن قدرت سیاسی دولت در روستاها توسط تعاونی‌ها و ارائه‌ی خدمات و ... یا تبدیل دولت به یک قدرت حاکم روستایی، تضعیف حمایت روستاییان از بزرگ مالکان در انتخابات و کم شدن قدرت و تعداد نمایندگان مالکان در مجلس، جانشینی پیوند شاه-دولت-رعیت بجای پیوند مالک-رعیت، جایگزینی تدریجی رابطه‌ی سرمایه‌داری بجای رابطه‌ی ارباب-رعیتی و حذف طبقه‌ی سنتی حاکم یعنی زمینداران و تضعیف روحانیت، خروج سیاستمداران اشرافی قدیم و زمینداران و اشراف از صحنه‌ی سیاست و درهم شکسته شدن قدرت اجتماعی آن‌ها، تظاهر به عدالت‌خواهی، بسط قدرت دولت از شهر به روستا و جایگزینی ارتش به جای خوانین در روستاها، بسط قدرت متمرکز دولت، مهاجرت به شهرها	انقلاب سفید و اصلاحات ارضی
	سرمایه‌گذاری قسمت اعظم نفت در شهرها و بی‌توجهی به روستاها، کمک به وفاق‌نوی شدن دولت، اعاده‌ی استبداد شرقی، استقلال غیرعادی اقتصادی و سیاسی دولت از نیروهای مولّد و طبقات اجتماعی، عدم پاسخگویی دولت، وابسته شدن طبقات مختلف اجتماعی و اقتصادی به دولت، تأمین هزینه‌های استراتژی شبه مدرنیست توسعه‌ی اقتصادی، افزایش نابرابر قدرت خرید جامعه‌ی شهری در برابر روستایی، تضعیف کشاورزی و روستانشینی، تسلط بر روستاها، عدم نیاز به تولیدات روستایی و جبران آن با واردات حاصل از منابع ارزی نفت، مهاجرت به شهرها، تبدیل دولت به قدرت بلامنازع اقتصادی و سیاسی	نفت
	تضعیف نظام آموزش سنتی و گسترش مدارس و آموزش و پرورش مدرن به ویژه در شهرها، تضعیف مدارس دینی و روحانیت، نظارت بر محتوای کتاب‌های درسی، نظارت بر معلمان، کنترل نخبگان	تحصیلات عمومی و آموزش و پرورش

همان‌گونه که گفته شد، مدرنیسم مطلقه‌ی شاه، مجموعه‌ی پیچیده‌ای از عناصر مختلف از جمله نظریه‌ی شاهی ایرانی، پاتریمونیالیسم سنتی، گفتمان توسعه و نوسازی به شیوه‌ی مدرنیسم غربی را در بر گرفته و در آن بر اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنیستی، ناسیونالیسم ایرانی، مرکزیت سیاسی، مدرنیسم فرهنگی، سکولاریسم و توسعه‌ی صنعتی تأکید شده است. دولت مطلقه‌ای که در پرتو این موارد ظهور کرد، در پی آن بود تا جامعه و اقتصاد ایران را از صورتبندی سنتی و ماقبل سرمایه‌دارانه به صورتبندی مدرن و سرمایه‌دارانه عبور دهد و از این حیث برخی کارویژه‌های زیربنایی در حوزه‌ی نوسازی اقتصادی و اجتماعی به عمل آورد. در این گفتمان، سنت، مذهب، قومیت‌ها، عشایر و گروه‌های سنتی می‌بایست از عرصه‌ی قدرت اخراج شوند. اجرای این گونه سیاست‌ها نیازمند تمرکز ابزارها و منابع قدرت سیاسی در دست دولت مطلقه بود. در دوره‌ی محمدرضا شاه بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد گذار از کشاورزی سنتی به صنعتی و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری شدت گرفت که با کمک درآمدهای نفتی به انجام می‌رسید و بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها و حتی تحولات و اصلاحات اقتصادی - اجتماعی یا مستقیماً مربوط به شهرها بود و یا اثرات خود را بیش از همه بر شهرها می‌گذاشت و با گذشت زمان نیز این مورد تقویت می‌شد، طوری که می‌توان بیان کرد که به - طور کلی «ظرف مکانی» مدرنیسم دوره‌ی پهلوی دوم «شهر» بوده است.

منابع و مأخذ

- ۱- ازغندی، علیرضا، (۱۳۹۲)، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)، چاپ هشتم، تهران، سمت
- ۲- افضل‌ی، رسول، (۱۳۸۶)، چیستی دولت مدرن، مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران، قم، مؤسسه‌ی انتشارات دانشگاه مفید
- ۳- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۰)، تاریخ ایران نوین، ترجمه‌ی شهریار خواجه‌ان، تهران، دات
- ۴- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۲)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ بیستم، تهران، نی
- ۵- بشیریه، حسین، (۱۳۸۷)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران؛ دوره جمهوری اسلامی، چاپ پنجم، تهران، نگاه معاصر
- ۶- بشیریه، حسین، (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی سیاسی؛ نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، چاپ هفدهم، تهران، نی

- ۷- پوراحمد، احمد و فرجی ملایی، امین و منوچهری، ایوب و عظیمی، آزاده، (۱۳۹۰)، تأثیر مدرنیسم بر توسعه فضایی - کالبدی شهرهای ایرانی - اسلامی (نمونه تهران)، فصلنامه مطالعات شهرهای ایرانی اسلامی، شماره ۶
- ۸- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) و آشتیانی، عباس اقبال و بهنام‌فر، محمدحسن، (۱۳۹۰)، تاریخ کامل ایران، چاپ سوم، تهران، دنیای علم
- ۹- توفیق، ابراهیم، (۱۳۸۵)، مدرنیسم و شبه پاتریمونیالیسم؛ تحلیل از دولت در عصر پهلوی، مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره ۷، شماره ۱
- ۱۰- جامی، (۱۳۸۱)، گذشته چراغ راه آینده است، چاپ سوم، تهران، نیلوفر
- ۱۱- حاتمی، عباس، (۱۳۸۶)، نظریه‌های دولت مدرن در ایران، مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران، قم، مؤسسه‌ی انتشارات دانشگاه مفید
- ۱۲- خلجی، عباس، (۱۳۸۱)، اصلاحات آمریکایی و قیام پانزده خرداد، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۱۳- رضایی‌کلانتری، مرضیه، (۱۳۸۸)، جایگاه هویت زنان به ویژه زنان در دنیای پست پست مدرنیسم، مجله‌ی مدیریت فرهنگی، سال سوم، شماره ۶
- ۱۴- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۴)، روزگاران؛ تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سخن
- ۱۵- زونیس، ماروین، (۱۳۸۷)، روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه‌ی پرویز صالحی و سلیمان امین زاده و زهرا لبادی، تهران، چاپخش
- ۱۶- زیاری، کرامت‌الله و یوسفی، علی، (۱۳۸۲)، توسعه کالبدی تهران در فرآیند مدرنیسم؛ پست مدرنیسم و جهانی شدن، فصلنامه‌ی مدرس علوم انسانی، دوره ۷، شماره ۲
- ۱۷- سجادی، مهدی، (۱۳۸۳)، بررسی تطبیقی هویت زن از منظر مدرنیسم و پست مدرنیسم و دلالت‌های تربیتی آن، دو ماهنامه‌ی علمی پژوهشی دانشور رفتار، دانشگاه شاهد، سال ۱۱، شماره ۶
- ۱۸- علیپوریانی، طهماسب و نوری، مختار، (۱۳۹۰)، صورتبندی مدرنیته و پسامدرنیسم: معرفت‌شناسی؛ هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، فصلنامه‌ی مطالعات سیاسی، سال سوم، شماره ۱۱
- ۱۹- فوران، جان، (۱۳۸۹)، مقاوت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه‌ی احمد تدین، چاپ دهم، تهران، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا
- ۲۰- مرتضوی تبریزی، مسعود، (۱۳۸۳)، مهاجرت روستاییان به شهرها و تأثیرات اقتصادی؛ سیاسی آن در دوران پهلوی دوم، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

- ۲۱- میلانی، عباس، (۱۳۹۲ / ۲۰۱۳)، *نگاهی به شاه*، چاپ اول، نشر پرشین سیرکل، تورنتو، کانادا
- ۲۲- نقی‌زاده، محمد، (۱۳۷۹)، *رابطه ی هویت سنت معماری ایران با مدرنیسم و نوگرایی*، فصلنامه‌ی هنرهای زیبا، شماره ۷
- ۲۳- کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۹۱)، *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله‌ی پهلوی*، چاپ هیجدهم، تهران، نشر مرکز



Abstract

Political life and actions in any society are determined within the framework of the dominant political discourse and make possible a particular form of political life and action. As a result, it defines individual identities and self-perceptions in a specific way, and executes some of the possibilities of political life, and eliminates others. In this paper, to analyze the spatial management of national space in the second Pahlavi era, a set of characteristics and elements such as capitalist relations, centralism, rural migration, population growth, white revolution and land reform have been analyzed. The results of this study indicate the dominance of the discourse of Western modernism in this period, which is intensified by centralism, development and modernization, industrialization of cities, and the transition from traditional to industrial agriculture and the mode of capitalism production. Villagers, nomads, and traditional power factors such as tribal chiefs and large landowners are weakened and marginalized by land reforms. Most investments were made in the cities or have the greatest impact on cities, so that it can be said that, in general, the "spatial container" of modernism in the second Pahlavi period, has been the "city".

